سخنرانی مسجد النبی قزوین جمادی الثانی جلسه 3

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ @ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ) [1]

افراد اديب چيز فهم، كه بر قواعد سخن احاطه و اطّلاع دارند و جهات بلاغتي و فصاحتي آن‌ها كامل است، با عبارات كوتاه، معاني بلند و حقايق ارجمند را به خلق مي‌فهمانند. افراد متوسط، ممكن است يك كتاب بنويسند، ولي آن حقيقتي را كه بايد بفهمانند، نفهمانند؛ ولي دانشمندان، سخنوران و نويسندگان زبردست، با چند خط، حقايق بسيار عالي و متعالي را مي‌فهمانند.

خداوند متعال، خلّاقِ علم و ادب است. خلّاقِ سخن و كلام است. او در كلماتش، همه جهات را رعايت مي‌كند. با يك كلمه كوچك، يك كتاب مطلب را مي‌فهماند.

در اين موضوعي كه مورد نظر بنده و علاقه شما است -كه مسأله حضرت صديقه طاهره3 باشد- خدا در قرآن از ايشان نام نبرده است. با اين كه ايشان «امّ الائمة» است و با اين كه همسر مرتضي علي حيدر7 است، ولی خداوند در قرآن از ايشان اسم نبرده است. ولي كلمات كوتاه و كوچكي گفته است كه يك دنيا حقيقت و معرفت را در آن گنجانده است. براي اين كه خوب به مطلب احاطه پيدا كنيد، ناچار هستم به عنوان مقدّمه، دو مطلب را بگويم.

خداي متعال از زنان عالم، چهار زن را برگزيده است. يكي از آن زنان عالي‌رتبه دنيا كه كم‌نظير است و از بزرگان زنان دنيا و برگزيدگان خداي متعال است، يكي از آن زن‌هايي كه خيرة الله است و خداوند او را برگزيده و مقام بلند به او داده، مادر حضرت عيسي عليه‌الصلوةوالسلام است. او

زني است كه فرشتگان در محلّ عبادتش بر او نازل مي‌شدند و او را به اين كلماتي كه عرض مي‌كنم، مورد خطاب قرار مي‌دهند.

(يا مَرْيَمُ إِنَّ اللهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمينَ) [2]

اي مريم! خداي متعال تو را بر زنان عالم انتخاب كرده، اختيار كرده، ترجيح و تفضيل داده است. چنين خانمي كه مائده‌هاي غيبی آسماني براي او نازل مي‌شود:

(كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ يا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ) [3]

زكرياي پيغمبر7 مي‌آمد؛ مي‌ديد در آن ديري كه مريم3 در آن جا انعزال جسته، غذاهايي است. مي‌گفت: «مريم! اين غذاها از كجاست؟» جواب مي‌داد: «اين غذاهايي است كه خداوند متعال براي من فرستاده است.» خدا از يك چنين خانم محترمه‌اي و چنين گنجينه‌اي كه گوهر روح‌الله7 در او القا و نهاده شده است، در قرآن اسم مي‌برد. چه مي‌گويد؟

(وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتي أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فيها مِنْ رُوحِنا) [4]

خدا در قرآن از ايشان چنين نام مي‌برد: «مريم دختر عمران». البته حضرت مريم3 بايد چارقدش را به آسمان بيندازد. مي‌گويند فلاني بايد كلاهش را به آسمان بيندازد. زن كلاه ندارد؛ مگر خانم‌هاي حالا كه بعضي اوقات زمستان‌ها كلاه مي‌گذارند! زن‌ها چارقد دارند. حضرت مريم3 بايد چارقدش را به آسمان بيندازد. او بايد سر به عرش بسايد كه خدا در قرآن اسم او را برده است. آن چنان كه ديشب عرض كردم، قرآن كتاب عظيم عجيبي است. قرآن براي هميشه تا پايان دنيا، تجلّي خداي متعال است. خدا در اين كلام آسماني كه مُهَيمِن بر تمام كتب است و تجلّي خداست، از حضرت مريم3 اسم مي‌برد. اين، براي او بزرگترين افتخار است. خداوند در قرآن از او با اين عنوان، ياد مي‌كند: «مريم دختر عمران» كه خودش را از فحشاء و منكرات و زشتي‌ها نگه داشت. ما روح خود را -كه حضرت عيسي روح‌الله7 باشد- در او دميديم. اين گوهر الهيه، در صدفِ وجودِ مسعودِ مريم3 نهاده شد.

زن ديگر «آسيه بنت مُزاحم» است. او، از آن يكّه مردهاي دنياست. مردي و زني به اين اسكلت ظاهري نيست. اگر كسي قوّه منفعله‌اش قوي شد و سريع‌الانفعال شد، بايد به او گفت: «زن» و اگر كسي قوي شد و قوّه فعّاله‌اش شديد شد، بايد به او گفت: «مرد» مي‌خواهد در اين اسكلت باشد يا در آن اسكلت. آن مردي كه نتواند خودش را در مقابل يك شهوت نگه دارد، اسم او را نبايد «مرد» گذاشت. آن کسی كه با نگاه به یک قامت زيبا خودش را ببازد، و دين و دنيايش را در خطر

بياندازد، بايد به او گفت زن! امّا آن كسي كه استقامت و قدرت نفساني به خرج دهد، بايد به او گفت: «مرد»؛ خواه در اسكلت مرد باشد يا در اسكلت زن.

واقعاً آسيه بنت مزاحم، روحش، روح مردانه بود. اگر بدانيد در مرتبه توحيد و خداپرستي، چه قدرتي به خرج داد. وقتي كه حضرت موسي‌بن عمران7 طلوع فرمودند و دعوت به خداي يگانه كردند، اين خانم به حضرت موسي7 ايمان آورد. در آن سلطنت استبدادي و در آن حكومت قوي فرعون، ايشان شهبانو و ملكه وقت بودند. خيلي هم مقام داشتند. دومين رتبه مملكت، از آن او بود. ايشان به حضرت موسي7 ايمان آورد. خبر به فرعون داده شد كه ملكه به خداي موسي7 ايمان آورده و دست از شاه‌پرستي و پرستش تو برداشته است. فرعون باور نكرد. نزد شهبانو رفت و گفت: «خانم! اين چنين مي‌گويند، خيال مي‌كنم تفتين مي‌كنند. خيال مي‌كنم درباره شما سعايت مي‌كنند. يك طور بشود كه رفع اين اتّهام شود.» گفت: «خير! تهمت نيست و واقعيّت دارد. بله! بنده، بنده خداي موسي7 هستم. تو قابل پرستش نيستي. تو به قدر پَرِ كاهي هم اثر وجودي نداري.»

پَرّ كاهي در ميان تند باد

مي نداني در كجا خواهي فتاد

تو چه هستي كه تو را بپرستم؟ تو خودت را نمي‌تواني حفظ كني، چگونه ديگران را مي‌تواني حفظ كني؟ تو قائم به غير هستي، چگونه قيّوم غير مي‌شوي؟ اينها ديگر كلماتي است كه بنده آب و لعابش مي‌دهم و توضيح مي‌دهم. خلاصه گفت: تو قابل پرستش نيستي! قابل پرستش، همان خدايي است كه موسي7 معرفي كرده است. آن خداي غيبي كه شاهد است و غايب است، آن خدايي كه قريب است و بعيد است، آن خدايي كه مجيب است و محيط است، آن خدايي كه حيّ است و قيّوم است، آن خدايي كه ازلي است و ابدي است، آن خدايي كه حيّ سرمدي است. او را بايد پرستيد. تو كه هستي؟

كِي دهد زنداني در اقتناص اهل دنيا جملگي زنداني‌اند

مرد زنداني ديگر را خلاص انتظار مرگ دار فاني‌اند

تو مي‌ميري! تو هم يكي مثل ديگران هستي. تو چه كسي هستي كه تو را بپرستم؟ آن كسي كه شايسته پرستش است، خداي «واحد» «احد» «لم يلد و لم يولد» است. خداي «فرد» «حيّ» «صمد» است.

فرعون گفت اگر تو اين حرف را بزني، ديگر سنگ روي سنگ قرار نمي‌گيرد. چون «النّاسُ عَلي دِينِ مُلُوُكِهِم» پيشوايان بالادست، به هر راهي كه رفتند، پايين دست‌ها هم پيروي مي‌كنند. تو كه

شهبانويي، اگر از پرستش من دست برداري، تمام زن‌ها از پرستش من دست بر مي‌دارند. يك قطب مملكت از پرستش و عبوديّت من دست بر مي‌دارند. اين حرف‌ها را نگو كه عذابت مي‌كنم. جناب آسيه گفت: «هر كاري مي‌خواهي بكن! در راه بندگي خدا، جان قيمت ندارد.»

خلاصه گفت و شنود به جايي رسيد كه بالاخره فرمان داد مير غضب بيايد. ملكه را به زمين انداختند. فرعون گفت: دست او را ميخ‌كوب كنيد. يك ميخ بلند (ميخ طويله) آوردند. دست شهبانو را به زمين گذاشتند و ميخ را محكم به كف دست او كوبيدند كه دست به زمين چسبيد. من مي‌گويم و شما مي‌شنويد! مي‌خواهيد بفهميد چه مزّه‌اي دارد؟ همين كه از مجلس تشريف برديد، سوزني برداريد و كمي به كف دستتان فرو كنيد. اگر از جا نپريديد؟ آن وقت چه رسد به ميخ طويله! ايشان يك فرياد عظيمي كشيد و غش كرد. بعد از مدّتي به هوش آمد. فرعون گفت: خوب! خانم از آن عقيده بر مي‌گردي؟ گفت: محال است! محال است!

ما كه داديم دل و ديده به طوفان بلا

گو بيا سيل غم و خانه ز بنياد بِبَر

ما جانمان را در آن راه داديم، اين كه چيزي نيست!

براي مرتبه دوم دستور داد كه دست ديگرش را هم ميخكوب كردند. باز يك نعره و فرياد عظيمي كشيد و غش كرد. باز به هوش آمد. فرعون گفت: اين مقدار رنج و شكنجه، براي تو بس است. از اين عقيده برگرد! گفت: محال است برگردم. محال است!

داديم به يك جلوه مويت دل و دين را مي‌ديد اگر لعل تو را چشم سليمان هر بوالهوسي تا نكند دعوت مِهرت

تسليم تو كرديم هم آن را و هم اين را مي‌داد در اوّل نظر از دست نگين را اي كاش برآري ز كمر خنجر كين را

در راه خدا، جان چه ارزشي دارد؟

فرعون گفت: «اين زن، عجيب لجوج است! يك ميخ هم به آن پايش بكوبيد.» يك ميخ به پاي او كوبيدند. باز غش كرد. دوباره به هوش آمد. باز او را ردع و منع كرد. جناب آسيه گفت: «محال است. محال!»

چهار دست و پايش را ميخكوب كردند ولي او استقامت به خرج داد. به چنين شخصی مي‌گويند: «مَرد!» اين را نمي‌شود گفت «زن». اين‌ها را من گفتم، شما شنيديد. امّا اگر فردا قانوني در شهر بگذرانند كه هركس بخواهد به نماز جماعت بيايد، بايد دم در مسجد، سه ضربه باطوم به او بزنند، بعد داخل مسجد شود. به جان خودم، اوّل خود ائمه جماعات تشريف نمي‌آورند! بعد هم مأمومين نمي‌آيند. چند ضربه باطوم كه آدم را نمي‌كشد! ولی همين شما مؤمنين هم تشريف نمي‌آوريد! امّا ببينيد اين خانم چه استقامتي دارد.

(إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا ...) [5]

چه استقامتي به خرج داد! چه از خود گذشتگي به خرج داد!

بعد فرعون دستور داد يك سنگ بزرگي بياورند و بيندازند روي سينه او تا خفه شود و به سختي و شدّت جان دهد.

آسيه اين جا دلش سوخت. با همان حالي كه داشت، گفت: «خدايا! ديگر طاقت اين عذاب را ندارم. روح مرا قبض كن!» خدا روح او را قبض كرد. خلاصه يك چنين زني است.

در دايره خداپرستي

بگرفته لواي پيش‌دستي

و ز جان زده پشت پا به هستي

خدا در قرآن از اين زن اسم مي‌برد.

(وَضَرَبَ اللهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا اِمْرَأَةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّني مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّني مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ) [6]

خداوند مي‌فرمايد: «زن فرعون» اين طور است. حساب را داشته باشيد! كسي كه در دايره توحيد و ميدان بندگي خدا، اين چنين تاخت و تاز كرده و نرد را برده است، خدا از او به عنوان «زن فرعون» در قرآن نام مي‌بَرَد. خدا از آن مخدّره‌اي كه حامل گنجينه روح اللهي است، به عنوان «مريم دختر عمران» اسم مي‌برد. آن مادر بزرگمان، حضرت حوا كه يك حساب ديگري دارد و از او به «زن آدم» تعبير مي‌كند.

حالا خداوند مي‌خواهد از بي‌بي حضرت زهرا3 تعبير كند. چه مي‌گويد؟ آيا مي‌گويد: فاطمه3، دختر محمد9؟ خير. آيا مي‌گويد: فاطمه3، همسر علي7؟ خير. آيا مي‌گويد: فاطمه3، مادر حسنين8 و

يازده امام:؟ خير. اصلاً آيا مي‌گويد: فاطمه3؟ خير. بلكه مي‌گويد: «آية‌الله العظمي» كه ديشب در مورد آن توضيح دادم. اين يك تعبير خداوند از حضرت زهرا3 است.

تعبير دوم از حضرت زهرا3 بر اساس آيه‌اي كه امشب خواندم، «دريا» است: بَحْرُ العلم، بَحْرُ القُدرة، بَحْرُ العصمة، بَحْرُ القِداسة، بَحْرُ الولاية. دريا! خدا مي‌گويد «دريا»، نه بنده! ديشب توضيح دادم كه اگر خدا تمجيد كند، متفاوت است. بنده، خليج فارس را كه می‌بينم، خودم را گم می‌كنم. خيال می‌كنم به دريا رسيده‌ام! امّا آن كسي كه به درياي عمان رفته، خليج فارس را لوله آفتابه مي‌بيند. آن كسي كه به اقيانوس آرام و اطلس رفته، درياي عمان براي او خيلي چشمگير نيست. خدا فاطمه زهرا3 را به عنوان «دريا» تعبير كرده است. آن هم چه طور؟ از «دو دريا» نام می‌برد!

زمين و آسمان از سِمات و صفات و درجات و عظمت و بزرگي يكي از آن دو دريا پُر شده است. اين دريا را با آن دريا برابر كرده است. مي‌گويد:

(مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ) [7]

مرج البحرين، خلط البحرين، دو دريا به هم مخلوط شده است، دو دريا به هم رسيده و به هم چسبيده است.

(بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ) [8]

البتّه امشب مي‌خواستم يك چيزهاي ديگر بگويم. به اين آيه رسيديم، نكته‌اي بگويم. استعدادها يك قدري بالا آمده است. توكل بر خدا!

خدا نمي‌گويد: فاطمه3. نمي‌گويد: دختر پيغمبر خاتم9. نمي‌گويد: عيال علي7. نمي‌گويد: مادر ائمه:. اصلاً به اين طور چيزها او را توصيف و تعريف نمي‌كند. مي‌گويد: «دريا، دريا!» دو دريا به هم رسيده‌اند. با هم ملاقات كرده‌اند.

يكي از آن دو، دريايي است كه همه انبياء گذشته در آن غرق شده‌اند. دريايي است كه ممكنات در او غرق شده‌اند. دريايي است كه بعد از اقيانوس اعظم و طمطام يمِّ احديّتِ خدا يعني حضرت پيغمبر خاتم9، دريايي بزرگتر از او نيست؛ كه آن دريا، درياي وجود مسعود مولي الموالي، ابوالمكارم و المعالي، اسدالله الغالب، ليثُ بني‌طالب، حضرت مولا علي‌بن ابي‌طالب سلام‌الله‌عليه است.

اين دريايي است كه:

هذا من جوهرٍ تقدس ذاتاً

تاهت الأنبياء في معناها

او دريايي است كه انبياء گذشته در اين دريا غرق شده‌اند. «فَالْكَلِيمُ أُلْبِسَ حُلَّةَ الِاصْطِفَاءِ لَمَّا عَهِدْنَا مِنْهُ الْوَفَاءَ.» [9] درياي ولاي كلّي علي7 بر همه ممكنات روشن است؛ حتي دشمنانش هم اعتراف كرده‌اند:

كفي في فضل مولانا علي و مات الشافعي و ليس يَدري

وقوع الشك فيه انّه الله عليّ ربّه ام ربّه الله

شافعي اين شعرها را مي‌گويد كه مُردم و ندانستم خداي من علي7 است يا خداي غيب است.

مقام على7 در زمين و آسمان، پيش دوست و دشمن، معروف و مشهور است. بعد از رسول الله9، خير الخلق است. بعد از پيغمبر خاتم9 در ميان ممكنات، كسي به رتبه علي‌بن ابي‌طالب7 نيست. اين يك درياست.

درياي دوم با درياي اوّل تماس گرفته است. آيه مي‌گويد:

(بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ) [10]

آقايان علما! اين كلمه (لا يَبْغِيانِ) خيلي لطيفه دارد. مي‌خواهم اين كلمه را يك قدري شرح بدهم.

شما دو تا حوض را به هم ارتباط بدهيد. يك حوض اين طرف مسجد و يك حوض آن طرف مسجد در نظر بگيريد كه بين آن‌ها هم رابطي باشد. مثلاً نهري باشد كه اين دو را به هم متصل كند. اگر آب بريزيد در اين حوض، وقتي اين حوض پر شد، آب از آن رابط در حوض ديگر مي‌رود. آن قدر آب مي‌رود تا هم‌سطح و هم‌كف شوند. مادام كه اين دو حوض هم‌سطح نشده‌اند، آن حوضي كه آب بيشترى دارد، فشار مي‌آورد بر آن ديگري كه آب كم‌ترى دارد. بغي بر او مي‌كند تا وقتي كه هر دو حوض هم‌سطح شوند. وقتي كه هم‌سطح و هم‌تراز و هم‌ترازو شدند، نه اين به آن فشار مي‌آورد و نه آن به اين فشار مي‌آورد.

قرآن مي‌گويد: دو دريا ملتقي و ملاقي شدند و به هم رسيدند. بينشان هم يك برزخي است كه آن برزخ، حضرت پيغمبر9 است. (لا يَبْغِيانِ) نه اين بر او فشار مي‌آورد، نه او بر اين فشار دارد.

نكته‌اي بگويم. پيامبر9 در شب زفاف حضرت زهرا3 فرمود: «بابا، فاطمه! پسر عمويم علي7 براي تو نيكو شوهري است. در هر چه به تو امر مى‌كند از او اطاعت كن.» «اطيعيه في ما

يأمرك». بعد بي‌درنگ و بلافاصله رو كرد به حضرت اميرالمؤمنين علي7 و فرمود: «پسر عمو! دخترم فاطمه3 براي تو نيكو عيالي است. در هر چه به تو امر مي‌كند از او اطاعت كن.» «اطعها في ما تأمرك»

از اين دو عبارت چه مي‌فهميد؟ يعني شما هر دو، دريا هستيد؛ هم‌تراز هستيد. (لا يَبْغِيانِ) به او مي‌گويد: اطاعتش كن، در هر چه امر مي‌كند. به اين هم مي‌گويد: اطاعتش كن در هر چه امر مي‌كند.

صحبت زن و شوهري و همبستري نيست، بلكه «همسري» است. علي‌بن ابي‌طالب7 چند نوبت ازدواج كرده است و فرزندان زيادی هم به جا گذاشته است. بچه‌هاي علي‌بن ابي‌طالب7 از پدرتان ياد بگيريد! با آن غشوه‌هاي شبانه‌اش به قول سپهر، سي و شش فرزند و به قول علامه مجلسي، بيست و هشت اولاد داشته است. ايشان هجده پسر داشته است. علي‌بن ابي‌طالب7 همسرانی مانند جناب ام‌البنين3، خوله حنفيه (مادر محمد حنفيه) و اسماء بنت عميس (بعد از مرگ ابوبكر) داشته است؛ ولي هيچ كدام از اين‌ها «همسر» علي7 نبودند. در عقد و ازدواج كفائت شرط است. آن كسي كه كفو علي7 بود كه اگر نبود، براي علي7 هم‌دوش و هم‌سري نبود، فاطمه3 بود. آن كسي كه كفو فاطمه3 و هم‌دوش و همسر فاطمه3 بود كه اگر او نمي‌بود، براي حضرت زهرا3 هم‌دوش و همسري نبود، علي7 بود. (لا يَبْغِيانِ) يعنی همسر و هم‌دوش و هم‌تراز. حضرت زهرا3 دريايي است كه به درياي ولايت كليّه علويّه پهلو مي‌زند. دوش به دوشِ آن دريا، اين دريا هم موج دارد. به جان خودش، إن شاء الله اگر زنده باشم و مقتضي باشد، چند نمونه از موج‌هاي اين دريا را در مقابل موج آن دريا بگويم، بُهت‌تان مي‌زند! آن دريا يك موج مي‌داد و غرّش مي‌كرد، اين دريا هم دو سه تا موج مي‌داد و غرّش مي‌كرد. إن شاء الله خواهيد فهميد!

نتيجه آن كه همان خدايي كه در قرآن از مادر بزرگمان حضرت «حوّا» به عنوان زن آدم7 اسم مي‌برد و مي‌فرمايد: «به آدم7 گفتيم تو و زنت در بهشت ساكن شويد»؛ از «مريم3» به عنوان «مريم دختر عمران» اسم مي‌برد؛ از يگانه بنده خاصّش كه در دايره بندگي، گوي سبقت را از تمام مردان عالم ربوده است يعنی «آسيه بنت مزاحم» به عنوان «زن فرعون» نام مي‌برد؛ به اين خانم كه مي‌رسد، «بَحر» مي‌گويد، «آية الله الكبري» مي‌گويد، «مشكوةِ نور» مي‌گويد، و چيزهاي ديگر كه ان شاء الله شب‌هاي بعد، به اقتضاي مجلس به عرض خواهم رساند.

پس معلوم مي‌شود حساب اين زن، از ديگر حساب‌ها جداست. ايشان زني است كه پهلو به پهلوي ولايت كليّه علويّه مي‌زند. ايشان زني است كه هر نمايش و بروز و ظهوري را كه علي7 داشته، از او هم ظاهر شده است. او به يك جور، اين به يك جور ديگر.

زديم بر صف رندان، هر آن چه بادا باد! بلكه نمايش علي7، تجلّي علي7، موج درياي علي7 به پشتيباني پيغمبر9 است، امّا فاطمه3 روي پاي خودش ايستاده است.

پيغمبر9 چهار دختر داشت. در مورد آن سه دختر ديگر، هيچ اين حساب‌ها نبوده است. آن‌ها يك ناخنِ اين خانم هم حساب نمي‌شوند. از آن سه دختر ديگر پيغمبر9، به هيچ وجه در قرآن اسمي نيست. اگر اسمي و وصفي و رسمي و توصيفي هست، از آنِ فاطمه3 است. آن چه اين دختر دارد، تنها به واسطه انتسابش به پيغمبر9 نيست. چرا كه اگر مقامات حضرت زهرا3، مولود انتسابش به پيغمبر6 بود، مي‌بايستي اين مقامات را آن سه دختر ديگر هم داشته باشند؛ چون هم از صُلب پيغمبر6 بودند و هم از رَحِم خديجه3. يك در ميليون اين حرف‌ها در آن سه دختر ديگر نيست.

پس معلوم مي‌شود اين يك فضيلت خاصّه‌اي است كه خدا به خود اين خانم داده است. ايشان خودش، يك دستگاهي است. مانعي هم ندارد چون همان خدايي كه منصبِ نبوّت ختميّه را به حضرت ابوالقاسم محمد9 داده است و منصب ولايت كليّه و وصايت بلافصل پيغمبر9 را به حضرت مرتضي علي7 داده، همان خدا مقام عصمت كبري و قِدسيّت عظمي را به حضرت زهرا3 داده است. اصلاً از اين حرف‌ها وحشت نكنيد! اين حرف‌ها سند دارد، از آيات و روايات پشتوانه دارد. يكي بعد از ديگري به عرضتان مي‌رسانم.

اصلاً خدا خودش به حضرت زهرا3 مِن حَيثُ هِيَ هِيَ (به قول حكما) خدا در دنيا و در آخرت، در علم و در قدرت و در تمام اين شئون مقام داده است.

لذا علي‌بن ابي‌طالب7 به فاطمه زهرا3 افتخار مي‌كند. سيّدها! حواستان جمع باشد. شما «شريف الطّرفين» هستيد! شما «مجمع البحرين» هستيد! شما «ملتقي الاقليمين» هستيد! شما از دو طرف بزرگ‌زاده هستيد؛ يكي از طرف پدرتان علي7 و يكي از طرف مادرتان فاطمه3. پدرتان علي7 به مادرتان فاطمه3 افتخار مي‌كند. اين شعر منسوب به اميرالمؤمنين7 است، نسبت آن هم صحيح است. مي‌گويد:

وَ لِيَ الْفَخْرُ عَلَى النَّاسِ بِعُرْسِي وَ بَنِيهَا

در يك نقل هم «لي الفضل علي الناس» است؛ به هر دو شكل نقل شده است.

وَ لِيَ الْفَخْرُ عَلَى النَّاسِ بِعُرْسِي وَ بَنِيهَا

ثُمَّ فَخْرِي بِرَسُولِ اللهِ إِذْ زَوَّجَنِيهَا

اميرالمؤمنين7 مي‌گويد: من افتخار مي‌كنم بر مردم به اين كه شوهر فاطمه3 هستم. افتخار دارم بر مردم كه همسر من فاطمه3 است. افتخار دارم بر مردم به اين كه از فاطمه3 فرزند دارم. سپس افتخار مي‌كنم به پيغمبر9 كه ايشان فاطمه3 را به من تزويج كرده است.

اين حرف‌ها حساب دارد. نگفته است: «لي الفخر علي الناس بامّ البنين» نگفته است: «لي الفخر علي الناس بخوله حنفيه» نگفته: «لي الفخر علي الناس بفلانه و بفلانه» بلكه مي‌گويد: «لِيَ الْفَخْرُ عَلَى النَّاسِ بِفاطِمِ وَ بَنِيهَا»

فرزندان حضرت زهرا3 حرمت عجيب و عظيمي نزد اميرالمؤمنين7 داشتند. اصلاً بچه‌هاي ديگرش را فدا و قربان اين‌ها مي‌كرد. در جنگ صفّين بود كه به محمد حنفيه سه نوبت فرمان داد كه: «شمشير بزن و دشمن را بكوب تا ببينم!» محمد حنفيه يك نوبت زد به ستون راست سپاه معاويه، يك نوبت به ستون چپ زد و يك نوبت هم به قلب لشكر. سر تا پاي او خون شده بود. بعد از فراغت از حمله كردن، شروع كرد به هاي هاي گريه كردن. حضرت اميرالمؤمنين7 فرمودند: بابا، محمد! چرا گريه مي‌كني؟ زخم برداشته‌اي؟ خوب همين است ديگر! در ميدان جنگ كه حلوا پخش نمي‌كنند! كباب برگ نمي‌دهند! در ميدان جنگ، شمشير است و نيزه و تير، مي‌زنند و مي‌خورند. مردِ يلِ شجاع از شمشير و تير و نيزه نبايد اشك بريزد. گفت: نه! گريه من براي اين‌ها نيست. اميرالمؤمنين7 پرسيدند: پس چرا گريه مي‌كني؟ عرض كرد: گريه‌ام براي اين است كه سه نوبت است كه به من فرمان مي‌دهيد كه در دهانِ افعيِ مرگ بروم و اين برادرانم، امام حسن7 و امام حسين7 آن جا ايستاده‌اند. چرا به آنها فرمان نمي‌دهيد؟ اميرالمؤمنين7 فرمود: «بابا! تو بچّه مني، اين‌ها بچّه‌هاي پيغمبر9 و بچه‌هاي فاطمه3 هستند. من بايد بچّه‌هاي خودم را قربان اين‌ها بكنم.» تو نمي‌خواهي قربان اين‌ها شوي؟ اين بود كه محمد حنفيه آرام شد. [11] اصلاً بچه‌هاي ديگرش را به منزله نوكر اين‌ها تربيت كرده بود.

اينها به حرمت حضرت زهرا3 است. عهد ششم ولايت در حضرت زهرا3 بسته شده است. لهذا اولاد اميرالمؤمنين7 كه از حضرت زهرا3 نبودند، از ولايت و امامت محروم بودند. ولايت و امامت، عهد پنجم در علي7، عهد ششم در حضرت زهرا3 بسته شد. شما خيال مي‌كنيد او از آن زن‌هاي معمولي است؟ او دريايي است كه با علي7 هم‌تراز است!

صدّيقه كبري، گهرِ دُرج رسالت بر چرخ الوهيّت، خورشيد عدالت يك مظهر لاهوتي با يازده حالت

امّ النّجباء، واسطة العقد جلالت اسم الله اعظم، شررِ ديو ضلالت يك حجّت يزداني با يازده برهان

يك شب يا دو شب در باب نورانيت بي‌بي بر اساس روايات حرف‌هايي بشنويد كه اين مغزتان آشفته بشود! او چه نوري است! ايشان يك دستگاه نورانيّتي است و ربطي به پيغمبر9 و اميرالمؤمنين7 و ائمه: ندارد، خودش يك دستگاه نورانيّت عجيبي است. خودش يك دستگاه علم عجيبي است، خودش يك دستگاه قدرت عجيبي است، خودش يك دستگاه تجلّي قيامتي عجيب است. در همه موارد، خودش است، هيچ ربطي به دستگاه پيغمبر9 ندارد.

نورش ازلي بود ز انوار الهي گرديده عيان، از رخش اسرار الهي در باغ خدا [12] شاخه پُر بار الهي

در جلوه گري بود به آثار الهي دو ديده او، ديده بيدار الهي شاخي كه به‌بارآيد از او ميوه‌عرفان

صلّي الله عليها و علي أبيها و بعلها و بنيها. بحر عصمت، بحر طهارت، بحر قداست، بحر نجابت؛ زهرا3 كسي است كه با بحر ولايت، با بحر شجاعت، با بحر امامت پهلو مي‌گيرد و همسر است. اميرالمؤمنين7 مقام امامت دارد و وصيّ پيغمبر9 است و خدا امامت را به زن نمي‌دهد، هم چنان كه نبوّت را به زن نمي‌دهد. اگر اين مطلب را در نظر نگيريد، حضرت فاطمه3 چه چيز كم دارد؟ إن شاء الله فردا شب، براى اين كه سنگيني مطلب در ذهنتان كم شود، يك پرده راجع به حضرت زهرا3 خواهم گفت تا بدانيد كه يك دستگاه مستقلّي است. نترسيد! شوهرش علي‌بن ابي‌طالب7 هم گاهي سر مِلك حضرت زهرا3 به مهماني مي‌آيد. يك دستگاه مِلك و دارايي و ثروت معنوي، علي‌بن ابي‌طالب7 دارد و يك دستگاه هم خانم فاطمه زهرا3 دارد. سيّدها! يك شش دانگي پدرتان دارد، يك شش دانگي هم مادرتان دارد. گاهي پدرتان مي‌آيد سر مِلك مادرتان، آن جا ميوه مي‌خورد و كيف مي‌كند! اين سخن براي فردا شب است.

اين است مقام حضرت صديقه3. يك كلمه ديگر اين جا بگويم. اصلاً قانون تغيير نموده و مختصّ به اين خانم، استثنا پيدا كرده است. چطور؟

خانم‌ها بدشان نيايد! قرآن در مورد تعدّد زوجات مي‌گويد: اگر مي‌توانيد عدالت كنيد، دو تا زن بگيريد. اگر مي‌توانيد عدالت كنيد، سه تا زن بگيريد. اگر مي‌توانيد عدالت كنيد، چهار تا بگيريد. قرآن گفته، من نمي‌گويم، خدا گفته است. البته آن شرطي هم كه گذاشته‌اند، كمرشكن است!

(فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً) [13]

اگر نمي‌توانيد عدالت كنيد، بيش‌تر از يكي حقّ نداريد بگيريد و نوع ما نمي‌توانيم عدالت كنيم. به هر جهت، در عين اين كه تعدّد زوجات را تا چهار تا به نحو دوام و غيرمحدود به عنوان انقطاع، تجويز كرده، امّا مادام كه زهرا3 زنده بود، بر علي7 حرام بود زن ديگرى بگيرد. يك استثناي عجيبي است! سيّدها! اين زن از آن زن‌ها نيست. اين مادر از آن مادرها نيست كه پدرتان بتواند با بودن او، همسر ديگري بگيرد. بر اميرالمؤمنين7 جايز نبود و حرام بود زن ديگري بگيرد. اين يعني چه؟! چه مقامي دارد اين زن؟ خودش يلي است، قهرمان است. در مورد ايشان، «قانون» استثناء شده است. لذا علي‌بن ابي‌طالب7 تا حضرت زهرا3 زنده بود، به مخيّله‌اش هم خطور نمي‌كرد با ديگري ازدواج كند. البتّه بعد از حضرت زهرا3 ديگر اين طور نيست.

اين نكته، خيلي عظيم است. روي عظمت اين خانم، در «قانون» استثناء شده است و جلوي علي‌بن ابي‌طالب7 سدّي گذاشته‌اند كه: «تا زهرا3 هست، نمي‌تواني زن بگيري!» پس معلوم مي‌شود اين زن گر چه در صورت، زن و امّ‌الائمه: است، امّا در معنا مرد است. ان شاء الله براي شما اثبات خواهم كرد كه از جنبه روحانيت، ابوالائمه: است. از جنبه جسمانيّت، جسم ائمه: از جسم او بيرون آمده است. در جنبه روحانيّت هم، يك قسمت از روحانيت ائمه: از آن مادرشان است و ربطي به پدرشان ندارد. آن قسمت، علم آنان است كه إن شاء الله خواهم گفت.

خدايا! به حقّ فاطمه زهرا3، دست ما را از دامن فرزندان فاطمه زهرا3 منقطع نفرما! به حق فاطمه زهرا3، دوستي اين بي‌بي و اولادش را تا پايان عمر در ما باقي بگذار.

طمطام علم و عقل، ناموس سرّ حق برده به عزّ و جاه، از انبياء سبق

ناموس مرتضي، خاتون ما خلق بگرفته مهر و ماه، از طلعتش شفق

وقتي هم دوش علي7 شد، چون علي7 افضل از انبياء است، پس فاطمه3 هم افضل از انبياء است. به علاوه يك منطق ديگر هم دارد، در شب‌هاي آينده مي‌گويم. ان شاء الله.

يك چنين دريايي، يك مرتبه در خانه علي7 خشك شد. حضرت در مسجد بود. بچّه‌ها با سر و پاي برهنه دويدند. علي7 ميان مسجد نشسته، همين موقع از شب، يا قدري زودتر. يك وقت در مسجد غوغايي شد. مردم مضطرب شدند. حسنين8 با سر و پاي برهنه و با گريبان‌هاي چاك‌زده آمدند!

سيّدها! حسنين8 با چشم‌هاي گريان و با سينه‌هاي سوزان، دويدند طرف مسجد. نزد علي7 آمدند. حسنين8 يك كلمه‌اي گفتند كه ارباب مقاتل نوشته‌اند. همين كه علي7 اين كلمه را شنيد، چنان نعره‌اي

از دل كشيد كه افتاد و غش كرد. من هم بگويم؛ همه شما بچه‌هاي علي7 بلند بناليد. شيعيانش! ناله بكشيد.

رسيدند و صدا زدند: بابا! مادرمان از دنيا رفت. ما يتيم شديم. وقتي كه خبر مرگ زهرا3 را شنيد، چنان ناله اي از دل كشيد. افتاد ميان مسجد و غش كرد. واويلاه!

بچّه‌ها! شيعيان دور علي7 را گرفتند، آب به صورت علي7 پاشيدند. علي7 را به هوش آوردند، روانه منزل شد. خدا آن حالت علي7 را مي‌داند! وقتي چشمش به بدن زهرا3 افتاد... نمي‌دانيد چه غوغايي شد! چهار بچّه بي‌مادر، دور اميرالمؤمنين7، علي7 كنار نعش فاطمه7، واي ...

اغلب شما را گريان مي‌بينم. علاقه به حضرت زهرا3، شما را آرام نمي‌گذارد. بچّه و بزرگ گريه مي‌كنيد.

يادم آمد از آن موقعي كه دختر علي7 كنار نعش حسين7، با يتيمان ابي‌عبدالله7 چه حالي داشته! دختر علي7 كنار نعش فرزند فاطمه3، بچّه‌هاي يتيم ابي‌عبدالله7 كنار نعش بابا! «اَبْكَتْ كُلَّ صديقٍ و عدوٍّ» [14] دوست و دشمن را زينب3 به گريه درآورد. يك وقت ديدند دختر علي7 خم شد، لب‌ها را به رگ‌هاي بريده برادر نهاد...

[1] . الرحمن: 19 و 20

[2] . آل عمران: 42

[3] . آل عمران: 37

[4] . تحريم: 12

[5] . فصلت: 30

[6] . تحريم: 11

[7] . الرحمن: 19

[8] . الرحمن: 20

[9] . بحارالأنوار، ج 75، ص 378

[10] . الرحمن: 20

[11] . بحارالأنوار، ج 42، ص 105

[12] . شاعر «هدي» گفته، من «خدا» مي‌خوانم، «در باغ خدا». گرچه هر دو يكي است.

[13] . نساء: 3

[14] . بحارالأنوار، ج 45، ص 59